

خود ساخته دیگر؟... یا گمان می کنید که در همین حد ایمان و اسلام درهای بهشت موعود به روی شما گشوده شود و در آن وارد شوید؟! چنین نیست، هنوز آنان از شما که به راستی جهاد کنند و آنها که پایدار و بردبارند، معلوم و مشخص نشده اند. الذین جاهدوا، با وصف فعلی آمده چون گذرا و موقت است. و يعلم الصابرين، با تکرار يعلم و وصف ثابت - الصابرين - خوی و روحیه ثابتی را می رساند که از کوشش ها و ضربه ها و فشارها و تصفیه ها حاصل می شود. مقصود از علم خدا در این آیات - و ليعلم الذین آمنوا، ولما يعلم، يعلم الله الذین جاهدوا منکم و ليعلم الصابرين و مانند اینها - تحقق خارجی و وقوع معلوم و اراده خدا است، نه حصول و حدوث علم ازلی و احاطی و یا ذاتی خداوند، چون علم در مرتبه تحقق اضافه ای به معلوم است. و تا معلوم نباشد علمی نیست و اینگونه حدوث علمی از جهت حدوث معلوم است. چنانکه هر عالم و صانعی پیش از وقوع و ظهور علمش در خارج، در مرتبه ذات و ذهنش، به معلوم ذاتی و بسیط و یا مشخص ذهنی خود علم دارد، در مرتبه حدوث و وقوع و تشخیص نیز به اعتبار معلوم به آن علم می یابد، پس علم به آن همان پدید آمدن و مشخص شدن معلوم است و تا علم نباشد معلومی صورت نمی گیرد. چنانکه در نظام خلقت، علم و حکمت و اراده خداوند، در پی برخورد سطوح عناصر طبیعی و جریان ها و فعل و انفعالاتی مستمر ظهور و تحقق می یابد، استعدادها و تکامل انسانها نیز در پی حرکت و تداول و برخوردها و جریانها پدید می آید، و در پی هر رکود و بستگی و خاموشی و سرفصلی، وحی و امر دخالت می کند و انبیاء و آگاهانی برانگیخته می شوند و نبأها و آگاهیهای می دهند و افراد راقی می سازند و سطح اندیشه ها و ایمانها را بالا می برند، رکود را درهم می شکنند و جریان کند را تسریع و تشدید می کنند... تا ختم رسالت وحی، که آغاز و افتتاح درهای علم و آگاهی و تنبؤ به روی همه و برای همه است، آگاهی علم انسان به خود و سرنوشت نخستین خود، تا با آگاهی به خود به جهان و اسرار خلقت و مبادی و غایات جهان و انسان آگاهی و علم یابد و قلم به دست گیرد و آنچه دریافته گسترش و امتداد دهد:

و اقرأ باسم ربك الذي خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ وربك الاكرم. الذي علم

بالقلم ، علم الانسان مالم يعلم... نخستین وحی و اولین سوره، و همین امر سرفصل و فاصل اسلام و جاهلیت است. درگیری از همین حرکت و جریان وحی آغاز شد، صف توحید و آگاهی و علم، و صفوف شرك و کفر و جهل. در میان گروندگان به اسلام، بخصوص پس از هجرت و قدرت و پایگاه یافتن مسلمانان در مدینه، کسانی بودند که هنوز ریشه های جاهلیت و جنگهای قبیله‌گی و افتخارات آنرا با خود داشتند و با اتکاء به قدرت و ایمان و نویدهای آن، می‌پنداشتند اسلام و قدرتی که از آن یافتند، تعقیب همان خصلت‌های قبیله‌گی و جاهلیت و جنگهای ناشی از آنها باید باشد: گشودن عقده‌ها، پیروزی، سروری قبیله یا قبائل، غنایم و غارت. شکست مسلمانان در میدان احد، که اولین صف‌آرایی و آمادگی و جنگ رسمی و مجهز بود، بیشتر نومسلمانانی را که هنوز هدفهای اسلام را نشناخته و گرفتارانگیزه‌ها و آثار جاهلیت بودند، دچار تحیر و شکست روحی و اندیشه عقبگردی کرد. موجبات شکست مسلمانان در جنگ هر چه بوده که در تاریخ ضبط شده، از نظر تدبیر الهی و برتر، درسها و عبرتهایی است برای پیروان وحی و قرآن و ارائه هدفها و ادامه آزمایشها و تحول و حرکت جدید در تاریخ انسان - از جریان کلی - و تلك الايام... و معلوم شدن مؤمنان راستین - و ليعلم الذين آمنوا - و اتخاذ شهداء از میان آنان: و يتخذ منكم شهداء که نمونه‌های عالی آگاهی و علم و انتقال وحی باشند، و تصفیه روحی و اجتماعی مؤمن و محقق کفر و ساخته شدن مردان جاهد و صابر برای تحمل مصائب و رساندن رسالت اسلام: و ليمحص الله الذين آمنوا، و لما يعلم الله الذين جاهدوا و يعلم الصابرين. خلاصه این آیات و آیات دیگری که در همین زمینه نازل شده، همین است که در این سرفصل و جریان جدید تاریخی، این تداول و حوادث برای ساختن و پرداختن شخصیت‌های برتر و شهدای ایمان و توحید و علم و جهان‌بینی برتر باشند و مؤمنان صافی و جاهد و صابر پرورنده شوند که با مشعل ایمان و قدرت صبر، وحی قرآن را - از اقرأ... تا پایان - به دنیایی که تاریکی و شرك و جهل بر سراسر آن خیمه زده است به هر گوشه و کنار آن برسانند و شمشیر را از دست پاسداران طغیان و قلم را از دست قلمداران اندکی که در اندیشه‌ها و

مدرسه‌های بسته و طبقات محدود که خواه نخواست در خدمت شمشیر است، بیرون آرند و ایمان و تقوا و علم و قلم را حاکم و همگانی گردانند. هدف همین بوده و هست و آزمایشها برای همین: **وَأَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ...** توبه / ۱۶، **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ...** بقره / ۲۱۴، **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ...** عنكبوت / ۲، **لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً...** انبیاء / ۳۵، **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ...** بقره / ۱۵۵، **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لِنَبْلُوا بِبَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ...** وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّائِرِينَ وَتَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ... محمد / ۳۱ و ۳۲، **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبْلُوا فِي مَا آتَاكُمْ...** مائده / ۴۸، **ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ غَيْبَاتِهِمْ لِنَبْلِيَكُمْ...** وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَجِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ... آل عمران / ۱۵۲ و ۱۵۴.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ .

کنتم... خطاب به مؤمنان است که تعالیم قرآن در ریجه بقاء و پس از مرگ را به روی آنان کشود و موت را سلب حیات برای حیاتی برتر و ولادتی دیگر شناساند و برای مؤمنان و صالحان و شهیدان، زندگی برتر و سراسر حیات و جمال و قرب، موت، با این دید، همین واقعیت منفی و سلب حیات نیست، نفی برای ایجاب و سلبی برای ثبوت و اثبات است. آیات قرآن ناظر به همان جهت ایجابی و ثبوتی آنست...
تمنون الموت... من قبل ان تلقوه - فقد رايتموه: «نحن قدرنا بينكم الموت...»

۱- وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِيَارِ لَهُمْ وَنَفِيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَإِبْعَادًا لِلْغِيْلَاءِ مِنْهُمْ - نهج البلاغه از خطبه قاصعه (۱۹۲).

پیش اوصاف بقا ما فائیم
مست آن ساقی و آن پیمانہ ایم
جان شیرین راکزو گامی دهیم
چاکری و جان سپاری کارماست
صد هزاران جان عاشق سوختند

۲- نی شما گفتید ما قربانیم
ما اگر قلاش اگر دیوانه ایم
برخط و فرمان او سر می نهیم
تا خیال دوست در اسرار ماست
هر کجا شمع بلا افروختند

واقعه / ۶۰ - قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملافیکم... جمعه / ۶ - الذی خلق الموت والحیات... ملک / ۲ «مؤمنان که در پرتو آیات قرآن، در پیجه بقای بر تر به رویشان گشوده شد، پیوسته به آن سوی این زندگى می نگرستند و آرزوی رسیدن به آن داشتند، تا در راه خدا با آن تلاقى کنند و در دعاها و خلوت گاههای عبادت توفیق شهادت می طلبیدند. در کارزار احد که ناگهان خود را در میان شمشیرها و نیزه های پیام آور مرگ دیدند، بیشتر آنان چنان هراسناک و خود باخته شدند که گویا دیدشان بر گشت و آن آرزوها را از یاد بردند و بهت زده و چشمها بازمانده و همی ناظر بودند و نظر دوخته بودند: فقد را یتموه و اتم تنظرون. ضمیر را یتموه، راجع به موت از جهت عوامل آنست. و اتم تنظرون - با جمله اسمیه، دال بر حال ثبات است، و نیامدن مفعول، همان بهت زدگی و خیرگی آنها را می نمایاند.

با آیات جهادی که در مدینه نازل می شد و مقام مجاهدان و شهیدان را خداوند بیان می کرد، در مسلمانان شور و شوقی برای جهاد و شهادت پدید آمده بود و این شوق و شور پس از واقعه بدر و پیروزی مسلمانان و تجلیل از مجاهدان و شهیدان بدر افزوده شده بود آنچنانکه همین آرزو را در دل داشتند و چشم به راه دشمن و پیشامد فرصتی بودند. در حادثه احد این آرزو به درخانه و پیش چشم آنان درآمد و با آن رو به رو شدند. ضمیر «تلقوه» راجع به موت، و یا به سیاق مطلب، راجع به جنگ است، - جنگ احد - این آیه پس از «ام حسبتم...» صورت دیگری از نکوهش و انکار است: شما هم که آرزوی کشته شدن و ورود به بهشت دارید، با آنکه آزمایش و مشخص نشده اید تا معلوم شود که آیا درهای آن به روی شما گشوده است یا نه؟! و همین شما آرزوی مرگ داشتید و آماده آزمایش بودید، پیش از آنکه با آن رو به رو شوید: من قبل ان تلقوه. مفهوم این قید، همین است که پس از برخورد و رو به رو شدن با مرگ، همگی نتوانستید این آرزو را تحقق دهید، همانگاه که مرگ را، و مقدمات و چهره آنرا رو به رو می دیدید: فقد رأیتموه و اتم تنظرون. اما چگونگی رو به رو شدن و مرگ را در مقابل دیدن، پس از آن آرزو و اشتیاق و روز شماری بیان شده، چون خطاب به همه مسلمانان

است که بعضی همانسان که آرزو داشتند با آن روبه‌رو شدند و در میان ابوه شمشیر و نیزه دشمن خون آشام رفتند و آزمایش دادند و به‌درجه شهادت رسیدند و یا زنده ماندند و بعضی در همان مراحل اول که چهره مرگ را دیدند سست شدند و بعضی پس از پیروزی موقت دشمن. این آیه درباره چگونگی روبه‌رو شدن با مرگ پس از آن آرزو، سر بسته و مجمل آمده است، تا هر گروه حساب کار خود را کند و بنگرد که تا چه حدی به پای آن آرزو ایستاده است، و تفصیل آنرا خود و هر که صفحه احد در برابرش نمایان است، دریابد و بنگرد.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ .

حصر و ما محمد الارسول، در برابر اندیشه‌ها و توهمات کسانی است که بیش از مقام رسالت و ابلاغ آن، برای آن حضرت امتیازاتی و ابدیت و یا بقاء را وابسته به حیانتش می‌پنداشتند و یا او را شکست ناپذیر می‌انگاشتند. قد خلت من قبله... همان سنت جاری و پیوسته رسالت است که یکی از سنن جاری الهی می‌باشد، تا برساند که این پیامبر چون دیگر پیامبران محکوم سنت موت و حیات و دیگر سنتهاست، نه حاکم بر آنها، چنانکه بعضی از مسلمانان تصور می‌کردند. او تنها رسول است تا رسالت الهی و هدفها و مسؤولیتها را برساند و انقلابی در درون و اندیشه و اخلاق پدید آورد؛ انقلابی انسانی و الهی که با استقامت قامت و بر طبق فطرت پیش رود. و خلق رسالت و مسؤولیت پذیر، با اراده و پای خود آنرا پیش ببرند. نه آنکه متکی به رهبر باشند و جاذبه او. رهبری باید رسالت باشد نه رسول و همان جاذبه رسالت باید پیش ببرد. پس اگر او بمیرد یا کشته شود نباید انقلاب پیشرو به انقلاب پیشرو برگردد: افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم.

موت چون مقابل قتل واقع شده به معنای خاص آن است. اعقاب جمع عقب به معنای پاشنه که مرکز اتکا و حرکت و گردش است و کنایه از سرعت و برگشت است که بر محور پاشنه گردیده، و یا کنایه از راهروی غیر عادی و یا مقصود از

عقب، جای پائی است که گذشته و آنرا به جای گذارده است و از آن گذشته و بر گشت به راهی که از آن گذشته است.

این تعبیر «انقلاب و از کون» رساننده از اصطلاح معمول «ارتجاع» است، چون شاید که ارتجاع مترقی و انسانی باشد و انقلاب بر عقب چنین نیست. با حصر و ما محمد...، و استفهام انکاری و سرزنش آمیز افائن و تعبیر انقلبتم علی اعقابکم، معلوم می شود که همان ارتجاع به جاهلیت است نه همان روی گرداندن از جنگ که قرآن از آن به «تولی» تعبیر می کند. گرچه پشت به کارزار کردن و فرار از میدان جنگ نیز نموداری از کتش جاهلیت و برگشت آن و بی ثباتی در ایمان به حق و انقلاب پیشرو و اتکاء به حیات رهبر بوده نه ایمان به رسالت و اهداف او^۱.

به نظر می رسد که «انقلبتم علی اعقابکم» معنایی عمیقتر و بیشتر از روی گرداندن از جنگ دارد که پشت کردن به جنگ از لوازم آنست. قرآن در مواردی که تنها بیان روی نافتن یا فرار از جنگ و درگیری است به «تولی» تعبیر کرده است: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا... بقره / ۲۴۶، إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمْ الْأَذْبَارَ... وَمَنْ يُوَلَّهُمْ يُوَسِّدْ ذُبْرَهُ... انفال / ۱۵ و ۱۶... وَلَنْ نَصْرُوهُمْ لِيُوَلَّنَ الْأَذْبَارَ... حشر / ۱۲... ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ... توبه / ۲۵... إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ... آل عمران / ۱۵۵» که در این آیات پشت کردن به جنگ و رویگردانی و گریز از آن به افعال تولی، ولی، آمده است، و در موارد

۱- در روایات مجمع البیان: مردمی از منافقان و مست ایمانها، پس از ندای مشرکان: «الا قد قتل محمد» بهم گفتند: کاش فرستاده ای به سوی عبدالله بن ابی بفرستیم تا از ابی سفیان برای ما امان گیرد. و بعضی که خود را باخته بودند گفتند: اگر راست است که محمد کشته شده به آئین اول خود برگردیم! انس بن نضر گفت: ای قوم اگر محمد کشته شده پس خدای محمد که نمرده است و پس از محمد از زندگی چه می خواهید، پس بجنگید برای همان چیزی که رسول خدا برای آن جنگید و بمیرید بر همان چیزی که بر آن مرد. سیره ابن هشام: نضر این سخن را با عمر و طلحه و گروهی از مهاجر و انصار به زبان راند، آنگاه گفت: پروردگارا من پوزش می طلبم از آنچه اینها «مسلمانان» می گویند. و از آنچه آنها «منافقان» پیش آورده اند تبری می جویم، سپس با شمشیر خود سخت به دشمن حمله برد تا شهید شد.

دگر گونی ناکهانی روحی و فکری و اندیشه و بینش، چه در جهت کمال و پیشی باشد یا برگشت از آن، بامستقات انقلاب آمده است: *وَأَنَا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ*. اعراف / ۱۲۵، شعراء / ۵۰، زخرف / ۱۴، *وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِ مَسْرُورٍ*. انشاق / ۹، *فَانْقَلِبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ*. آل عمران / ۱۲۷ و ۱۴۴. *إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعِ - الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ*. بقره / ۱۴۳. *وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ*. شعراء / ۲۲۷. و ما محمد الا رسول... بیش از آنکه دفع عذر کسانی باشد که از میان جنگ روی نافتند، رفع صورتی است که از آن حضرت و رسالتش داشتند. شاید کسانی چنان مقهور قدرت آن حضرت بودند که مرگ و شکستش را تصور نمی کردند و کسانی گمان می کردند که زنده و پایدار می ماند که رسالتش را در سر زمین عرب و یا بیشتر آن یا بیش از آن برساند و آنها را زیر لوای اسلام آورد. این گونه مسلمانان که تنها مجذوب شخصیت محمد (ص) بودند و در پر توشخص او پیش می رفتند و از خود چنان قدرت ایمانی و انقلابی پیش برنده نداشتند، همین که چهره آن حضرت در میان درگیری جنگ پنهان شد و خبر کشته شدنش را شنیدند، در معرض جاذبه های جاهلیت و انقلاب قهرانی قرار گرفتند: *انقلبتم علی اعقابکم...* که استفهام انکاری و سرزنش آمیز است، همین را می رساند که در معرض چنین انقلاب عقبگردی واقع شدند: محمد جز همان رسول نیست که مسؤل انجام رسالتش می باشد، نه چنان فوق بشر است که نمیرد و یا کشته نشود و نه برای همیشه زنده است و نه شکست ناپذیر، پس اگر مرد یا کشته شد، رسالتش پیش می رود. آیا شما پس از او به اعقاب خود - به راهی که در دوران تاریکی از جاهلیت به شتاب از آن گذر کردید - ناکهان و نا آگاه باز می گردید و به سوی آن منقلب می شوید؟

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنُيَضِّرَنَّ اللَّهُ شَهْنًا. کسانی اگر از راهی که پیش آمده اند، برپاشنه ها - که استوانه استواری و استقامت و حرکت است - برگردند، ضرری و توقفی در پیشرفت رسالت نمی رسانند و اگر رسانند برای همیشه نمی توانند به خدا و اراده او رسالتی که پدید آورده ضرر رسانند. شما به عقب و ارتجاع تاریک جاهلیت برگردید، نور این حقیقت و رسالت تاریکیها را می شکافد و پیش می رود،

محمد بمیرد یا بماند.^۱

سیجزی، تأکید و تقریب جزا است که در هر لحظه آنان پاداش می‌یابند . شاکر کسی است که نعمت و منعم و مقصود او را بشناسد و با زبان و عمل سپاسگزاری کند. با زبان قدرشناسی خود را بنمایاند و با عمل نعمت را در طریق مقصود منعم به کار برد. و مقصود از شکر در این آیه ، به قرینه مقام شناخت ، نعمت هدایت و رهبری و پیشرفت و کمال در آنست ، در مقابل انقلابیون معکوس که نعمت هدایت را کفران می‌کنند .

و آنها که شناسا و شکر گزار و پاسدار رسالت و تعالیم او باشند و مشعل هدایتش را به پیش برند ، خدا پاداششان می‌دهد : و سیجزی الله الشاکرین . نه عقبگرد ، به خدا زیان رساند و نه شناسائی و پیشروی و سپاسگزاری به خدا سود رساند. آنان به زیان خود به عقب بر می‌گردند و اینان به سود خود پیش می‌روند .

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ، وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَجِّزِي الشَّاكِرِينَ .

این بیان تبیین حقیقتی دیگر برای مسلمانان پیشرو و نفی این گمان است که جهاد و پایداری در راه خدا، مرگ آور و گریز و رویگرداندن از آن زندگی-بخش است. و با چنین گمانی اختیار زندگی و مرگ را برای خود و خود را مالک آن دانند و از اراده قاهر و محیط خدا غفلت کنند و خدا را از تصرف در همه شئون جهان و انسان برکنار پندارند. این تعبیر خاص - ماکان لنفس - همین حقیقت را می‌نمایاند که برای هیچ زنده‌ای که حرکت و نفس حیاتی دارد ، اختیار مرگ

۱- مصطفی را وعده کرد الطاف حق
من کتاب و معجزت را حافظم
من مناره بر کنم آفاق را
من ترا اندر دو عالم رانم
منبر و محراب سازم بهرتو
چاکرانت شهرها گیرند و جاه

گر بمیری تو نمیرد این سبق
بیش و کم کن را زقرآن رانضم
کور گردانم دو چشم عاق را
طاغیان را از حدیث دافعم
در محبت قهر من شد مهر تو
دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

نیست، چنانکه حرکت و تنفس حیاتی نیز به اختیار جاندار نیست. با این بیان «الا باذن الله» استثناء از «ماکان» است. یعنی همانگاه که انسان مرگ را اختیار می کند، همان اختیار به اذن خدا می باشد. و اگر استثناء از «ان تموت» باشد چنانکه ظاهر است، یعنی مرگ - چه طبیعی و چه اختیاری - به اذن خدا است. اذن خدا همان قوانین و اسباب و علل و ترتیبی است که برای ادامه زیست هر زیست کننده ای قرار داده است. کتاباً مؤجلاً، به زبان اصطلاحی، مفعول برای فعل مقدر: کتب کتاباً مؤجلاً، مرگ مکتوب شده به کتابی محدود و نخلف ناپذیر، و یا چون حال برای باذن الله: آن اذن خدا درحالی که کتاب مؤجل است، همان اذن که به ترتیب علل و استعدادها، سر نوشتی مؤجل در آمده است. همان اذن تکوینی، گاه در طریق تکامل و تحریک انسانها به گونه تشریح جهاد و شهادت درمی آید، تا مردمی به صورت شهداء در آیند.

الا باذن الله کتاباً مؤجلاً که قانونی ثابت و سنتی جاری و سر نوشت شده است. همینکه زمان کتاب مؤجل فرارسید، موانع و حفاظها و سپرها از میان می رود و عوامل ایجابی مرگ ایجاد و کاری می شود. یا قدرت و مدت حیات به پایان می رسد که اجل مسمی و حتمی است: «... ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ. انعام / ۲. ... وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ... وَلَيَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى... مؤمن / ۶۷، وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا... منافقون / ۱۱، وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ حَج / ۵». از این آیات دو گونه اجل و وفات برمی آید: اجل مسمی و حتمی که به پایان رسیدن مدت و مایه حیات است و اجل غیر مسمی و تغییر پذیر. که هر دو در واقع تقدیر و سر نوشت و کتابی دارد و به اراده نام شخص نیست. آنچه در بین حیات و موت به اختیار انسان مختار است همین جبهتایی و جهتگیری اراده و عمل است:

وَمَنْ يُرِدْ لُوَابِ الدُّنْيَا نُؤْفِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ لُوَابِ الْآخِرَةِ نُؤْفِهِ مِنْهَا. چه اراده در جهت نتایج و بازتاب دنیا باشد یا آخرت بهره ای از آن دارند - اگر من تبعیض باشد نه بیانی - که از همه اراده و افعال ناشی از آن بهره ور نمی شود تا قدرت تأثیر

اراده و عمل چگونه باشد و تأثیر مواع و بر خوردها و زمینه رشد بازتاب آن در چه حدی؟ که حد اختیار همین اراده و عمل ناشی از آن است و از آن پس علل و عواملی خارج از اختیار تأثیر دارد. همچون بذری که افشاند و به دست عوامل غیر اختیاری سپرده می شود. آنانکه در هر نعمت و قدرتی، بخشنده و مقصد آن را می شناسند و انعام را در طریق خواست او و برای آنچه اعطاء شده به کار می برند، همان سپاسگزارانند که دیدار و اراده شان برتر و میدان عملشان وسیع تر از ثواب دنیا و آخرت است و پاداششان تخلف ناپذیر: و سنجزی الشاکرین، که سنجزی، مؤکد و مطلق آمده که قطعیت و وسعتی بیش از - نژده منها - را می رساند و نیز جمع متکلم اشعار به همکاری و تعاون قوای فعاله عالم امداد و به نتیجه رساندن پاسداری و سپاسگزاری دارد. آیه سابق که راجع به نعمت رسالت و هدایت الهی است، پاداششان تنها به خدا نسبت داده شده: و سنجزی الله الشاکرین. این آیه - همچون دیگر آیات - چشم مؤمنان را به علل و موجبات حوادث و نتایج تاریخی آینده نزدیک و دور آنها باز می کند تا دیدشان بسته و محدود به این گونه حوادث گذرا نباشد و از اندیشه های محدود و تردیدهای ناشی از آنها بر آیند و از انجام مسؤلیتها باز نایستند و به عقب باز نگردند. آنها که می گفتند و می پنداشتند که محمد (ص) باید برای همیشه و یا ناپایان رسالت خود زنده بماند یا کسانی که به میدان جنگ احد رفتند، اگر آنها هم در مدینه می ماندند و یا از میدان روی می گرداندند، کشته نمی شدند یا اگر و اگر... اینگونه گفته ها و اندیشه ها ناشی از دیدن امواج حوادث و حبابهای چشمگیر آنست و ندیدن ماوراء آن، دریا و اعماق و محرکهای آن: و ما محمد الا رسول... و ما کان لنفس ان تموت... و ندیدن و نادیده گرفتن تاریخ و تعمق نداشتن در آن:

وَكَايِنَ مَنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَاقِبُونَ كَثِيرٌ ، فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا أَسْتَكْبَرُوا ، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ . وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ ائْرَافِنَا فِيْ أَمْرِنَا وَ نَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ . فَاتَاهُمْ اللَّهُ ثَوَابَ

أَلَدُنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .

این آیات تعلیلی از پیر و ان پیمبران گذشته است که پیشروان دینی بودند و بیان سنت الهی درباره آنان «تلك الايام نداولها بين الناس»، و ارائه به مسلمانان است که گمان نکنند نخستین کسانی هستند که با پیمبرشان همگام گردیده گرفتار مصائب شدند: چه بسیار بودند پیمبران آگاه کننده که جنگیدند و همپای آنان، مریبان تربیت یافته بسیاری بودند که ایستادند و در برابر مصائبی که به آنان در راه خدا می رسید نه سست شدند و نه ناتوان گشتند، نه کرنش کردند و نه به زبونی تن دادند و نه خود را باختند... ارشاد و اشعار آیه برای آگاهی مسلمانان به تاریخ پیامبران و پیروان آنان است. همانها که خود تربیت شده و مربی دیگران بودند و برای آگاهی و تربیت مردم و همگامی با پیمبران قیام کردند و تاریخساز شدند... اکنون که نبوات گذشته آنان ثبت و ختم شده، و برای همیشه ابعاد نبوتی کامل و رسالتی پایدار افتتاح گردیده و مسؤولیت و تعهد ابلاغ و انجام آن به عهده شما آمده باید با چنین قدرت ایمانی و ثبات و صبر، مسؤولیت تاریخی خود را انجام دهید که صابرین محبوب خدایند: ان الله يحب الصابرين. ضمیر فاعل قاتل (قتل، فعل مجهول نیز قرائت شده) راجع به نبی است. معه ریون کثیراً، جمله حالیه: چه بسیار پیمبرانی که جنگیدند (یا کشته شدند) در حالیکه با او ربی های بسیار بودند. و شاید که ریون، فاعل قاتل، باشد: چه بسا پیامبرانی بودند که ریون بسیاری همپای آنان جنگیدند... و ما کان قولهم الا ان قالوا... ریونی که این چنین با مصائب روبه رو شدند و پایدار ماندند: فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله وما ضعفوا وما استكانوا... دم فرو بستند و گله و شکایتی به زبان نیاوردند جز دعا و درخواست امداد از مقام ربوبی: ربنا اغفر لنا ذنوبنا... جز همین استدعا و استمداد از ربشان برای غفران ذنوب و اسرافشان و ثبات قدم و یاری برای پیروزی. که به ترتیب بیان، ذنوب (دنباله و آثار روحی گناه) مانند زیاده روی در غرائز و انگیزه ها و شتابزدگی در کار و تجاوز از حدود (اسراف بر نفس) در پی می آورد و تعادل و انضباط نفسی و عملی را برهم می زند که موجب خلاء ایمانی و اضطراب و بی ثباتی است و همه اینها منشأ سستی

و شکست و زبونی. ربیون که تربیت شدگان پیمبران بودند، در برخورد با مصائب توانفرسا و در هر حال، نه از قدرت ربوبی رب خود غافل می شدند و نه از خلل های درونی و گناه و اسراف و آثاری که اینها در پی دارد همیشه خود را در معرض گناه می دیدند و اینها را بیش از عوامل و علل بیگانه از خود، موجب شکستها می شناختند. و جلب عنایت رب را برای غفران ذنوب و اسراف بر نفس، و ثبات قدم، منشأ هر پیروزی و در هر مرحله: و انصرنا علی القوم الکافرین، در مرحله نهائی. این راه و روش و سنت پیمبران و پیروان بر حق آنها و نخستین تربیت شدگان آنان بود، نه چون شما، شما شکست دیدگان اُحد که علل و عوامل واقعی و روحی را شناختید و با اتکاء به شخصیت پیمبر و پیروزیهای پیش فرور و از ذنوب و اسرافهای خود غافل بودید. هدف شما بر تری موضعی و کسب نام و غنایم بود، هدف پیمبران و ربیون همقدم آنان سازندگی خود و پیشرفت تربیت و احسان به خلق خدا. این گونه مردم را دوست خود و به سوی کمال و رحمت خود جذبشان می کند و بهره نهائی پیروزی و تاریخی در دنیا، و مقامات قرب و بهره هائی برتر در آخرت، از آن اینها است: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. بهره دنیا هر چه باشد گذرا و اندک و آمیخته با کدورت است و بهره آخرت باقی و صافی و نیک: وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ.

ای کسانی که ایمان آوردید اگر فرمان برید کسانی را که کفر ورزیدند شمارا بر پاشنه هایتان برمی گردانند و در نتیجه زبانکار منقلب و واژگون می شوید.

بلکه خداست مولای شما و او بهترین یاری کننده است.

به زودی هر اسی فرا گیرنده می افکنیم در دلهای کسانی که کفر ورزیدند به علت اینکه شریک قائل شدند برای خدا چیزی را که هیچ حجت و قدرتی بدان نازل نشده است، و جایگاهشان آتش است و چه بد است جایگاه ابدی متعمران.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا
يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خِسِرِينَ ﴿٥٠﴾

بَلَىٰ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿٥١﴾

سَخِّطُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الزُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا
بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

و خدا وعده‌اش را راست آورده است
 آنگاه که به فرمان او آنان را می‌کشتید، تا
 آن گاه که سست شدید و باهم نزاع کردید
 در امر و نافرمانی کردید پس از آنکه به شما
 نمایاند آنچه را دوست می‌دارید، از شما
 کسی هست که دنیا را می‌خواهد و از شما
 کسی هست که آخرت را می‌خواهد، سپس
 (اندیشه) شمارا از آنان منصرف کرد تا
 بیازمایدتان، و در واقع در گذشته است از
 شما، و خدا دارنده فضل است بر مؤمنان.

(یاد آورید) آن هنگامه را که کوشان بالا
 می‌رفتید و برای هیچکس سر بر نمی‌گردانیدید
 و پیامبر همی بانگ می‌زد شمارا در پشت.
 سرتان پس اندوهی به سبب اندوهی بر شما
 بازتابید برای اینکه اندوهگین نشوید بر آنچه
 از دست دادید و نه آنچه که شمارا دچار کرد
 و خدا پس آگاه است بدانچه می‌کنید .

سپس نازل کرد بر شما از پس آن اندوه
 امنیت پینکی را (یا در حالیکه شما امنیت
 یافتید پینکی را) که گروهی از شمارا در خود
 فرو می‌پوشانید و گروهی دیگر نفوسشان
 آنانرا دچار اضطراب و نگرانی کرد و گمان
 به ناحق نسبت به خدا می‌بردند گمان
 جاهلیت را، می‌گفتند آیا برای ما از این
 امر و فرمان بهره‌ای هست؟ بگو اختیار همه
 امر متعلق به خداست، پنهان می‌دارند در
 خودشان آنچه را آشکار نمی‌کنند برای
 تو، می‌گویند اگر ما را از خود بهره‌ای
 بود در اینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر در
 خانه‌هایتان بودید آنان که کشته شدن
 برایشان سر نوشت شده سر بر آورده به
 خوابگاه‌هایشان می‌شتافتند، و برای اینکه
 به آزمایش در آورده خدا آنچه را در سینه‌هایتان
 هست و خالص کند آنچه را در دل‌هایتان هست
 و خدا به محتویات سینه‌ها بسی دانا است .

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ
 ثُمَّ إِذَا فُتِنْتُمْ وَمِنَّا فِتْنَةٌ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ
 بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَا مَا يُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا
 وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ
 غِيظَنَا وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ
 يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَابِكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَثَا بِغَيْرِ كَيْلٍ
 تَحَزَّنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا آصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ
 بِمَا تَعْمَلُونَ ۝

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُبَاتًا يُغْنِي
 كَافِفَةً مِنْكُمْ وَطَافِقَةً قَدْ أَهْنَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ
 يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ
 هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كَانَ لِلَّهِ
 يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ
 كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ
 كُنْتُمْ فِي بَيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
 إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
 وَلِيُمَخِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ ۝

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٦﴾

بیگمان آن گروه از شما که روز روبه‌رو شدن دو جمع پشت کردند ، شیطان تنها به خاطر پاره‌ای از آنچه فراهم کردند آنانرا لغزانیید و در واقع خدا از آنان در گذشته است زیرا بدون شك خدا بسیار آمرزنده و بردبار است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٧﴾

ای کسانی که ایمان آوردید شما مانند آن کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفتند یا عازم جنگ بودند گفتند اگر در نزد ما بودند نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند تا خدا آنرا حسرتی در دل‌هایشان قرار دهد، و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و خدا بدانچه می‌کنید بس بینا است .

وَلِئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٨﴾

و هر آینه اگر در راه خدا کشته شدید بیگمان آمرزشی از سوی خدا و رحمتی ، بهتر است از آنچه گرد می‌آورند .

وَلِئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تَحْشُرُونَ ﴿١٥٩﴾

و اگر مردید یا کشته شدید بی گمان به سوی خدا محشور می‌شوید .

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتُمْ لَهُمْ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَلَّ عَلَى نَفْسِكَ إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٦٠﴾

پس با آن رحمتی که از خدا به تو عنایت شد برایشان نرم‌شدی و اگر خشن و سختدل بودی بسدون شك از پیرامونت پراکنده می‌شدند پس از آنان چشم‌پوش و برای آنان آمرزش بخواه و در امر مهم با آنان مشورت کن آنگاه چون عزم کردی پس بر خدا توکل کن زیرا بی گمان خدا دوست می‌دارد توکل‌کنندگان را .

إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلاَ غَاشِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فِئْتُوكُلِ الْمُؤْمِنِينَ

اگر خدا شمارا یاری کند دیگر پیروزمندی بر شما نخواهد بود و اگر دست از یاری شما بردارد پس چه کسی پس از او هست که شما را یاری کند ، پس بر خدا باید توکل کنند مؤمنان .

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَقُولَ وَمَنْ يَفْسُقْ يَأْتِ بِمَا
عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ
وَهُمْ لَا يُضْمَرُونَ ﴿۶۷﴾

و هیچ پیامبری را نشاید که فریب و دغل
دهد و هر کس فریب دهد در روز قیامت آنچه
را مورد فریب قرار داده است می آورد سپس
هر کسی آنچه را کسب کرده بطور کامل
به دست می آورد و حال آنکه ایشان هیچ
متم نشوند .

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَنَا لَنْ نَكُنَّ بِرَبِّ سَخَطٍ مِمَّنْ نَشَاءُ
وَمَا أُولَئِكَ فِي جَهَنَّمَ وَبَشَّ الصَّابِرُونَ ﴿۶۸﴾

آیا پس آنکس که رضوان خدا را پیروی
کرد مانند کسی است که خشمی از خدا را
گرفتار شده است و جایش جهنم است و بد
جایگاهی است در مسیر شدن !

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۶۹﴾

ایشان را درجاتی است در پیشگاه خدا و
خدا بدانچه می کنند بس بینا است .

لغات:

- القَاء : پرت کردن، جای دادن، جای دادن معنویات مانند القاء ایمان .
رُغِبَ : ترس فرا گیرنده، هراس .
سُلْطَانٌ : دلیل و برهان از جهت سلطه آن بر اندیشه و نیروی برکنار
کردن باطل .
مَثْوَى : محل اقامت دائم . ثَوَى : طول اقامت .
تَحْشُونُ ، از احساس : ضربه کاری که احساس شود یا حس را از کار بیندازد .
(به ضم عین در مضارع) : کشتن ، ریشه کن کردن ، سوختن و سرما زدگی کشت و
محصول ، گوشت را بر آتش نهادن . (به کسر عین مضارع) : دانستن ، دریافتن ،
دریافت کامل و نزدیک . کشتن و از میان بردن را حس گویند چون موجب از میان
رفتن حس است ، مقهور و بهت زده کردن حس ، احساس مرگ را رساندن .
فُشِلَ : سستی ، بی تفاوتی ، وارفتگی ، خود باختگی بطوری که فرد یا جمع
تواند قوای از دست رفته را متمرکز کند .
تُصْعِدُونَ (به ضم تاء از اصعاء) : دور شدن از سرزمینی به سوی سرزمین دیگر ،
بالا بردن خود یا دیگری . برخی به فتح تاء خوانده اند که از صعود به معنای
بالارفتن است .

أَثَابَ ، از ثوب : برگشت، اجتماع مردم ، انباشته شدن آب. ثواب : پاداش نیک یا بد، بیشتر در مورد خیر و نیکی گفته می شود .

غَمَّ : پوشش، اندوه فراگیر، شدت گرمای روز، گرفتگی روحی که راه نجات را نداند. غَمَّ (به صورت فعل ماضی): پنهان داشت، موی رویش انبوه گشت، گرفته شد. غمام : ابر پوشیده و متراکم.

نُفَّسَ : چرت، سستی حواس ، بی حسی ، بینگی.

أَهَمَّ : او را اندوهگین و نگران کرد ، او را و قصد او را به چیزی متمرکز کرد، شیخ پیر و فرتوت گردید . از هم : نگرانی و اندوه، قصد و اراده به چیزی. مَضَاجِعُ جمع مضجع : جای پهلو نهادن ، خوابگاه ، استراحتگاه که همه کوششها و پازدن در زمین - ضرب فی الارض - بدانجا می رسد و قدمها تا آنجا پیش می رود و سپس پهلو بر زمین نهادن و آرام گرفتن . از ضجع : پهلو نهادن به زمین ، ملازم چیزی شدن ، میل به سوی غروب. ضجوع : پهلو به زمین نهادن و آرامش ، میل آفتاب به سوی غروب .

ذات مؤنث ذو : صاحب، ملازم ، همراه .

اسْتَزَلَّ : به لغزش کشاند. از زُلَّة (به ضم زاء) : رها شدن ، لغزیدن بی قصد و ناخود آگاه .

ضَرْبٌ فِي الْأَرْضِ : مسافرت، سفر دور برای روزی .

غَزَى جمع غازی (مانند طَلَبٌ و رُكْبٌ جمع طالب و راكب) : رزماور ، جنگجو، آنکه مجهز می شود و به سوی دشمن و موضع آن کوچ می کند. از غَزَوْا : بیرون رفتن برای جنگ .

حسرة : اندوه و خودخوری یا بروز اندوه برای آنچه از دست رفته و ارزش آن نمودار شده ، از حَسَرَ (فعل) : سر یا بدنش را برهنه کرد ، جامه اش را کند ، بینش چشم ناتوان و کم شد، آب فرو نشست، اندوهگین شد، به اندوه و ناله نشست. حسر (مصدر) : خستگی، ناتوانی، ناتوانی دید .

نُحْشِرُونَ (مضارع مجهول) از حَشَرَ : جمع شدن، جلای وطن کردن، چوب

را تراشیدن .

لَبَّتَ (فعل ماضی مخاطب) از لبین : ترمی (ضد خشونت و صلابت).

فَطَّ : تندخوی ، خشن ، درنده بد منظر دریائی ، آب جمع شده در شکمبه شتر برای خوردن .

انْفَضُّوا (ماضی از باب انفعال) از فَضَّ : شکستن و پراکندن ، پراکنده شدن اجتماع مردم ، ریختن اشک ، سوراخ کردن مروارید .

شاور (فعل امر) از مشاوره : رأی و نظر دادن و گرفتن از شور؛ عسل از کندو بیرون آوردن ، عسل استخراج شده ، چارپا را برای سوارکار بردن .

يُغَلِّ (مضارع غل به فتح غین) : نفوذ دادن یا نافذ شدن چیزی در خلال چیز دیگر مانند آب در گیاه ، شخص دریابان ، کینه و خیانت در نفوس ، بند و زنجیر در گردن و دست و پا بستن ، چشم از دیدن صواب برگشتن ، فریب دادن ، خیانت کردن ، دسیسه کردن در کالا . يَهْلُ (به کسر غین) : کینه و فریب در سینه جای گرفتن . هُلَّ (به ضم غین) : شدت یافتن تشنگی .

رُضْوَان (به کسر و ضم راء) مصدری برای رضی است که هیأت و حروف زائد آن مشعر به تکثیر یا تعظیم و یا تمدید معنای آنست و چون معنای مصدری (خوشنود شدن) و پیروی (اتباع) ندارد ، باید به معنای حاصل مصدر و وصف تحقق یافته باشد : خوشنودی بسیار .

بَاءٌ : به سوی چیزی برگشت و به چیزی قرار گرفت ، به گناه پایبند شد ، به خشم یا خون کسی گرفتار شد .

سَعَط (در مقابل رضوان) : خشم قهر آمیز و بسیار تند ، ناخوشنودی .
مَأْوَى : جای برگشت عادی .

مَصِير (اسم مکان) از صارت : از حالی و از وضعی به وضع دیگر برگشت ، نه چون رجوع که برگشت به وضع یا جای اولست .

دَرَجَات : مراتب از پائین به بالا ، در مقابل درجات از بالا به پائین .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُوهُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ .
بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ .

به قرینه روند و روش آیات قبل ، این ندای هشجاری نیز در زمینه حوادث احد و بدر داشتها و عبرتهای آن باید باشد. در کارزار احد که دشمن به پشت خانه و مرکز مسلمانان خود را رساند و ضربه زد و کشت و مثله کرد و پیروزمندان بر کشت و مسلمانان زخم خورده و کشته داده هر يك به خانه و شهر خود برگشتند، این پایان حادثه نبود بلکه آغاز نفوذ و تبلیغ یهودیان و منافقان گردید. این شکست و ناپایداری بعضی از مسلمانان و ضربه هائی که به قبائل و خانواده ها وارد می شود فضا را برای منافقان و کفران فرصت طلب آماده می کند تا زبانهایشان باز شود و کینه های درویشان به تنفس آید. نفس های زهر آگینی را به دمش آوردند تا هر چه بیشتر روحیه مسلمانان را مسموم و فضا را آلوده کنند و آماده پذیرش عقاید و پیشنهادهائی درباره سازش با مشرکان و اهل کتاب گردانند. یهودیان و منافقان از فرصت استفاده کردند تا در میان اجتماع و دلهای شکست دیده مسلمانان نفوذ کنند، و به چهره عاقبت اندیشی و خیر خواهی که مصلحت چنین است و باید چنان کرد ، مسلمانان ضعیف را به فرمانبری خود وادارند و از اطاعت رهبرشان باز دارند . این گونه چهره ظاهر خیر خواهی و مصلحت اندیشی برای مسلمانان ساده دل فریبنده است و عاقبت آنرا نمی توانند بنگرند. این ندای آگاهی : یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا... برای ارائه عاقبت این گونه اطاعت و دل دادن است که آگاهانه یا نا آگاه، به عقب برمی گرداند ، به جاهلیت و تاریکیهای آن، بسان مراتب منفی که درباره ریون نفی شده است: « فما وهنوا ... » سست کردن عقیده و اراده ، در پی ناتوانی ، سپس تسلیم دشمن شدن و دل و جان به اراده او سپردن . یعنی پس از آن انقلاب و جهش به پیش ، یکباره جهش و انقلاب به پس: فتنقلبوا خاسرین.

به همان مقیاس که در انقلاب به پیش ، امیدها و استعداد های افراد و اجتماع شکوفان می شود و سرمایه در طریق هدف به کار می افتد ، در انقلاب ارتجاعی همینکه

چشم باز کند همه چیز را زیان و خسران می نگرند : خاسرین. جمله فعلیه همین نمودار و نگرش نهائی را می نمایاند : این محصول اطاعت و پذیرش ولایت طاغوت کفر و ارتجاع است - تاریکی جهل و بیخبری اوهام - « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانَهُمْ - الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ » در مقابل ولایت خدا :

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ، آسان که پیمبر در دامنه احد باشکست ظاهر و کشته های هر سو پراکنده و چهره خونالود شعار داد : « اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ ، چون او مولاست، به ولایت خود راه پیروزی را هر چه بیشتر ، عمیقتر و شکوهمندتر بازمی کند : وهو خیرالناصرین .

سُنُّهُ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ
عَاوَاهُمْ النَّارُ وَ بَشَرٌ مَثْوَى الظَّالِمِينَ .

این همان نوعی از یاری خدا است « وهو خیرالناصرین » یاری خداوند چنین است که بنیان کفر و ظلم به حسب سُنن خود از درون متزلزل و پوسیده می گرداند ، نه پیروزی که در شرایط خاص موضعی و نظامی پیش آید ، شکستی که زمینه آن از درون فراهم شود همیشه ضربه پذیر است و هر گاه شرایط اجتماع و جبهه گیری حق فراهم شد، شکست نهائی آن قطعی می باشد.

الفاء رُعب، شاید از جهت آن است که چه بسا مبدأ و منشأ الفاء شده ، دیده و شناخته نمی شود و نیز شیء الفاء شده جایگیر و ثابت است. بما اشرکوا، بیان علت زمینه ای و امدادی آن است که شرك درون را پوك و بی استقامت می گرداند. شرك مرکز اتکاء مطمئن و بیرومند ندارد. و نیز شرك، تأثر و تمکین از اشباح و اوهامی است که از درون شرکزا رخ می نماید. اوصاف و چهره های خدایان مشرك، متضاد و هراس انگیز است و هیچ راه مطمئنی برای رضایت آنان و جلب عنایتشان نمی توان یافت. این پوکی و تاریکی درونی و گرفتاری به اشباح پیوسته مشرك را در ترس (خوف) می دارد. و همینکه قدرت و نیروی حق و عدلی در برابر آن به پا خاست، آن زمینه خوف به صورت رعب (هراس) درمی آید.

مالم ينزل به سلطاناً ، جمله مفعول اشرکوا است : به سبب آنکه شريك آوردند به خدا چیزی را که هیچ حجت یا قدرتی به آن نازل نشده و یاریش نمی کند. یا اءما زمانى و به معنای مادام و ظرف برای سئلقی و متعلقات آن. القاء رعب به سبب شرك تا آنگاه است که برهانی برای شرك در اندیشه شان نازل نشده است. شرك به معنای لغوی شريك دانستن غیر خدا در آفرینش و یا تدبیر است. آنچه به او هام ساخته و شريك خدا شده و در عرض او قرار گرفته ، مالم ينزل به سلطاناً می باشد ، چون مخالف عقل و فطرت است . و آنچه در مراتب علل و درجات آن مؤثر در ایجاد و تکوین و تدبیر می باشد، تا به علت العلل و مسبب الاسباب رسد، نوعی شرك است که سلطان و برهان همراه دارد. آن وهم پرستی و گمراهی و تحیر است؛ این روشنبینی و استدلال و عقل است، گرچه به اصطلاح این عین توحید است و شرك گفته نمی شود ولی در لغت نوعی شرکت در ایجاد است، به همان حد اسباب و وسائط، مؤثر و شريك می باشند به اذن خدا .

نزول سلطان ، همان نیروی فرا گیرنده ایست که تا نازل شود همه مشاعر و عواطف و قوا را فرا گیرد و هماهنگ و پایدار دارد . و مشرك هیچ گونه قدرت فرا گیرنده و نازل ندارد . شرك چون محیط درونی و بیرونی را تار يك و هراسناك می گرداند، مأواى آنان می شود .

این پیشگوئی مؤکد و از آینه تزدیک که پس از شکست مسلمانان در اُحُد بود و مسلمانان دچار رعب شده بودند ، چنان تحقق یافت که همانها به چشم خود دیدند پيك رعب را که پیشاپیش آنان می رفت و قدرت شرك را با آن همه تجهیزات و نفرات از بنیان فرو می ریخت که فرمود: «نَصَرْتُ بِالرُّعْبِ» ، در زمان کوتاهی از مرز مدینه گذشت ، شهر های مکه و طائف و یمن و همه جزیره را قدرت توحید گرفت و از مرز جزیره گذشت چون مرز نمی شناسد، هر جا انسان فطری و شرک زده و ستمگرزیده هست، همو سپاه توحید است و بنیانکن بندگان شرك، هر چه هم قدرت در اختیارشان باشد .

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَجِئْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرْبَبَكُمْ مَا تُحِبُّونَ، مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، لَمْ يَصْرَفْكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .

تأکید و لقد، در مقابل آن شکهای مؤمنان سست و تشکیکهای کافران و منافقان فرصت طلب است: که پس چرا وعده‌های پیروزی راست در نیامد؟ و به چنین شکستی در احد دچار شدیم. آیا خدا و رسولش به وعده‌های خود وفا نکرده‌اند؟ یا این وعده راست نبوده و نتیجه آن شک در وحی و رسالت است، خدا وعده پیروزی داده و وعده‌اش در همین میدان شکست احد راست آمد. همان‌گاه که شما مؤمنان در همان آغاز کارزار بر دشمنان دست یافتید و طعم احساس ضربه شمشیر را به آنها چشاندید و آنان را کشتید و از مواضع خود برکندید و تا آن‌گاه که بر طبق سنن و فرمان و اذن خدا بودید پیش می‌رفتید و همین‌که از اذن خدا سر برتافتید، وعده خدا هم متوقف شد و وضع دگرگون گردید. با این معنا و توجیه، حتی، بیان منتهای «و لقد صدقکم الله»، و جواب اذنا مقدر است: خدا وعده خود را راست آورد (اذ تحسونهم^۱ باذنه) تا آن‌گاه که به سستی گرائیدید، وعده خدا دگرگون شد. چوی شما خود دگرگون گشتید: سست شدید و در میان خود به اختلاف و ستیزه پرداختید و از فرمان فرمانده خود سرپیچی کردید!

اذن خدا یا نمونه‌ای از آن، مفاهیم مخالف افعال «فجئتم، تنازعتم، عصیتهم» است. یعنی ثبات، وحدت، هماهنگی و فرمانبری. این خطاب عمومی به همه، با آن‌که گروهی از مسلمانان تا آخر پایداری و هماهنگی و فرمانبری داشتند، از جهت وجهه عمومی جنگ و برای نشان دادن چهره کسانی است که چهره جنگ را دگرگون کردند. همانها که با پیروزی سریع آغاز جنگ سست شدند، با آن‌که در طبیعت

۱- اذ تحسونهم، گویا چنان غافلگیر شدند و ضربه روحی بر آنان وارد آمد که خود را باختند و حس خود را از دست دادند، تا همین‌که مسلمانان سست شدند و به هم افتادند، آنها خود را باز یافتند. چه تعبیری!

پیروزی و شکست هر دو ثبات روحی و پایداری باید باشد. همانسان که سستی از ترس عاقبتش شکست است، سستی از غرور و پیروزی نیز همین عاقبت را به بار می آورد. مسلمانان به گمان آنکه کار تمام شده به ستیزه در میان خود پرداختند. کمانداران که به فرمان رسول خدا می باید تا پایان قطعی کارزار در جای خود که دهانه کوه بود ثابت بمانند، همینکه عقب نشینی و پراکندگی دشمنان را دیدند، در امر فرماندهی دو گروه شدند: بعضی گفتند که مدت جبهه گیری در اینجا به پایان رسیده است (وتنازعتم). فرماندهشان: عبدالله بن جبیر فرمان رسول خدا را به یاد می آورد که به هر صورت باید موضع خود را نگهداریم. بیشتر آنان از فرمان فرمانده خود عبدالله سرپیچی کردند (وعصیتهم). این سستی و تنازع و عصیان، در گروههای دیگر هم به صورتهای دیگری نمایان گردید، بلکه از همان آغاز بسیج به احد، سستی و ستیزگی و سرپیچی نمودار شد، کاملاً مقابل پایداری و هماهنگی و فرمانبری آن گروه اندک در کارزار بدر.

در پایان این اوضاع روحی و نفسانی و جهتگیریها که از شما مسلمانان در احد به صورت پیروزی و شکست و پیشرفت و عقبگرد نمودار شد، باز همان اراده خدا و اذن او بود که ضربه نهائی دشمن را از شما بازداشت و آنان کار را به انجام نرسانده منصرف شدند و برگشتند و با همه غرور و پیروزی و امکانی که داشتند از ادامه جنگ بازداشته شدند و برگشتند. هم در عصر احد و هم پس از آن در حراء الاسد، این انصراف پیش آمد. یا مقصود منصرف کردن فکر و ذهن مسلمانان از قدرت و پیروزی دشمنان است که مسلمانان در يك حال که همان امنیت و نعام و تعبیر دیگری از آنست (و ثم انزل... امانة نعاماً) واقع شدند. بنابراین، غنکم، به تقدیر، عن شرم با کید هم، است، و یا صرف مسلمانان از درگیری با کفار و پس از آن شکست به احتمال دور، این بازداشتن شما از کید آنان و یا برگرداندن جهت فکری و اندیشه شما از آنان، برای آن بود که معرکه به همین جا پایان یابد و شما پس از این آزمایش در معرض آزمایش درآبید: لیتلیکم. و یا با این صرف و دست نگهداشتن مسلمانان از درگیری، موجب آن شد که دشمنان بیشتر احساس به ناتوانی مسلمانان

کنند و به اندیشه بر گشت بر آیند. و همین موجب آزمایش عجیب خُبراءِ الأسد گردید. با گذشت و فضل خداوند، این لغزشها موجب عبرت و جبران شد.

بعضی گفته‌اند: «ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهنم باذنه» راجع به جنگ بذر است و «حتی اذا فشلتم...» درباره جنگ احد می باشد. من بعد ما اراکم، ظرف افعال فشلتم و تنازعتم و... و بیان صدقکم الله است: صدق وعده همان بود که بیش از آنچه آرزو داشتید و دوست می داشتید نمایاند و بعد از آن سست شدید. این اختلاف و سستی و عصیان شما، چنان نمودار شد که در دو جمعیت و سنگر متقابل واقع شدید: گروهی همان چشم به دنیا دوختند، غنائم و افتخار و بس، گروهی جهت دیگر و برتر را می جستند: اطاعت، ثواب و شهادت. منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة.

این آیه تصویر فشرده و کاملی از آغاز جنگ يك روزة اُحد تا پایان آن، تصویر روحی و درونی و نظامی و تحولات و دگرگونی‌ها، برای آگاهی و گذر از همه به سوی آینده و آمادگی و سازندگی، نه جزئیات میان جنگ و نه فداکاری فداکاران و شهادت شهیدان و نه درندگی و خونخواری مشرکان و نه مؤاخذه و تحدید و نه تفصیل لغزشها و انحرافها و نام و نشان لغزشکاران، آنچه آمده برای بیان مسؤلیت همگان و نتیجه و تذکر همه مخاطبان است: لیبتلیکم...

و در پایان، عفو و پرده‌پوشی خداوند از همه لغزشها و ضعفها و در پی اعلام عفو خداوند پیامبر و مسلمانان هم: ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین.

إِذْ أُنصِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ ۖ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَائِكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمْتِكُمْ ۖ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَيْرًا لِّمَا تَعْمَلُونَ .

این آیه تنبیه و تذکر به یکی از پیشامدهای احد و نمایاندن منظره شرم‌آور آنست. در برابر آن شكوك و ناراضیها که از شکست احد برای برخی از آنان پیش آمد، منظره‌ای که در این آیه نمایانده شده، وضع شکست روحی و سردرگمی آنان را در دامنه اُحد نشان می دهد. این افراد با چنین وضعی، باز هم انتظار پیروزی

را داشتند! و شکست خود را به تخلف خدا از وعده خود می پنداشتند! چگونه با چنین روحیه ای چشم به یاری خدا داشتند؟

مفهوم اصعاد به این است که آنها خود را از ترس و خود باختگی به بالا می کشانند، نه به معنای صعود که بالا می رفتند، تا خود را از میدان جنگ دور برند و در پناه و بالای کوه رسانند. و آنچنان هر اس سرپای آنان را فرا گرفته بود که به هیچ کسی گرچه نزدیکترین آنها، توجه نداشتند و سر بر نمی گردانند تا به پشت سری خود و سر نوشت او بنگردند: ولاتلوون علی احد، و از این شر ماورتر آن بود که پیمبر از پشت آنان را به بازگشت و ثبات می خواند و آنان، حتی آن نفرات آخر و نزدیک، سر بر نمی گردانند، و دعوت او را اجابت نمی کردند: والرسول یدعوکم فی آخریکم. فی آخریکم ظرف الرسول یا یدعوکم: پیمبر شمارا می خواند در حالیکه در آخر شما بود.

فانابکم غماً بغم، از این نظر که ثواب، بیشتر در پاداش نیک گفته می شود، بعضی آنرا از قبیل کنایه و نکوهش دانسته اند مانند فبشرهم بعذاب الیم، و بعضی محققین معنای اثابه را همان پاداش نیک گرفته که غماً بغم، غم به جای غم و یا باغم است. پاداش غم به شما داد تا پشیمانی آرد و پشیمانی موجب توبه و جبران شود. و یا به قرینه و تعلیل لکیلا تحزنوا... معلوم می شود که حزن مذموم است، و غم برای رفع آن پاداش داده می شود: غم - پشیمانی - به شما پاداش داده شد. سبب غم حزن است، یعنی تا آن جای این را بگیرد. غم آمد تا حزن از میان برود و این حالت مذموم از شما بر طرف شود. و چون با این معنا تفریع فاناکم به، که به جمله قبل راست در نمی آید، باید تفریع بر عفا عنکم در آیه سابق باشد. و نیز توجیهاتی برای تطبیق هر یک از دو غم که دوم مبدل یا سبب اول است و غیره نیز کرده اند.

ظاهر این است که اثابه به همان معنای اصلی پاداش و برگشت عمل - انعکاس - است، چه نیک و چه بد. هر دو غم که نکره آمده کلی است و نسبی و باء سببی: به شما برگشت غمی به سبب غمی. هر غمی غم دیگر را در پی آورد: سرپیچی و یا غرور و توجه به مال راه را برای دشمن شکست خورده گشود و موجب شکست نخست شد و غمی به بار

آورد و آن غم شکست نظامی و فکری و اعتقادی دیگر و از گروهی به گروه دیگر تا آنجا که چنان دچار وحشت و شکست روحی شدید که پیمبر را رها کردید و پا به فرار گذاردید و به سوی او و بانگ دعوتش روی نیاوردید. پس با هر حادثه ناموافق غمی روی داد، و همچنین تا آخر. پس چون دو غم «به صورت نکره آمده»، اشاره به غم خاصی نیست، نباید در جستجوی موارد غم اول و دوم آن بر آمد. چه شاید که ضرب به واثاب هر حادثه‌ای که ناموافق باشد، غمی آورد و به صورتی که در دیگری غم دیگر و به صورت دیگر. فاعل اثابکم، را ضمیر راجع به الله گرفته‌اند که ضمیر مخاطب «کم»، مفعول اول و غماً مفعول دوم می‌شود، با آنکه فعل اثاب، لازم و یا متعدی به يك مفعول آمده است. پس چنین به نظر می‌رسد که غماً منصوب به تزع خافض و یا به فعلی مقدر و جمله به جای فاعل اثاب باشد؛ پس در پی آنکه به هر سو پا به فرار گذاردید و خود را از میدان کارزار بیرون می‌کشیدید و یا به کوه صعود می‌کردید چنانکه نه به پشت سر خود روی می‌گردانید و نه ندای پیمبر را اجابت کردید، همی بر گشت شمارا غمی به سبب غم دیگر.

لِنَكِيلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ. گویا بیان علت غائی «فاتابکم غماً بغم» است. غایت و نتیجه اثابه و به سبب غموم متراکم، باید این باشد که شما نه بر آنچه از دستتان رفته و نه آنچه به سرتان آمده، اندوهگین شوید. چون حزن، تأثر ناشی از حادثه ناملایم و عطف و بر گشت و یا توقف در اندیشه به آن و آثار آنست. و همین بر گشت نظر به گذشته، شخص را از نظر و تشخیص اکنون و آینده باز می‌دارد و به جای آنکه اندوه عارضی را که ناشی از ناثر حادثه ناگوار است، جبران کند، دچار صدمه دیگر می‌شود و اندوه دیگری به بار می‌آید. همچون کسیکه در میان انبوه مردم به سوئی پیش می‌رود، اگر در این میان به زمین افتد یا ضربه‌ای به وی رسد، اندوه از آن و جستجوی علت و وسیله جبران آن، موجب آن می‌شود که ضربه دیگری بر او وارد آید و یا به زمین افتد و لکن مال دیگران شود. پس هر غمی که به دل راه یابد و خاطر را مشوش دارد غمی دیگر آرد، مانند هر تأثر و تأثیر روحی و طبیعی.